

بررسی تطبیقی روایی فقهی حدیث «لاضرر» در اثبات خیار غبن*

محمدتقی قبولی درافشان** و مصطفی شریفی*** و محمدرضا علمی سولا****

چکیده

باتوجه به این که مهم‌ترین دلیل قاعده «لاضرر» روایت مربوط به سمرة بن جندب که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده، تحلیل مفاد روایت از اهمیت خاصی برخوردار است. خیار غبن یکی از انواع خیارات است که به موجب آن، هرگاه ارزش اقتصادی عوضین معامله به‌طور فاحشی متفاوت باشد، متضرر از معامله، حق به‌هم زدن آن را خواهد داشت. از جمله مهم‌ترین ادله اثباتی در مشروعیت خیار غبن، تمسک به قاعده «لاضرر» است. صحت استناد به «لاضرر» در این مسئله، مبنی بر شمولیت «لاضرر» بر امور عدمی است که معرکه اختلاف آرای فقیهان امامی شده است. ضرورت بحث از آن‌روست که در فرض اثبات جریان قاعده در امور عدمی، می‌توان از این ظرفیت برای پاسخ‌گویی به مسائل و چالش‌های گوناگون فقهی بهره جست. لذا جستار حاضر در پژوهشی توصیفی-تحلیلی به بازخوانی ادله و مستندات فقهی پرداخته و ضمن بررسی امکان استناد به «لاضرر» در جهت مشروعیت خیار غبن، تحلیل و نقد آرای گوناگون موجود در زمینه اثبات‌گری قاعده مزبور مورد مطالعه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: روایت، فقه، خیارغبن، قاعده «لاضرر»، امور عدمی، اثبات حکم.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۴/۰۷.

** . دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه فردوسی مشهد، (نویسنده مسؤل)؛ (ghabooli@um.ac.ir).

*** . دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، دانشگاه فردوسی، مشهد؛ (sharifi.hamadan@gmail.com).

**** . دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشگاه فردوسی مشهد (elmisola@um.ac.ir).

مقدمه

مطابق امری پذیرفته شده در فقه امامیه، اصل در معاملات بر لزوم بوده و طرفین عقد باید به تعهدات متقابل یکدیگر پایبند باشند؛ با این وجود در پاره‌ای از موارد، لزوم عقد به جهت عارض شدن عواملی، متزلزل گردیده و باعث به وجود آمدن خیار فسخ می‌شود. یکی از اختیارات مذکور در میراث مکتوب فقهی خیار غبن است. از آنجا که اصل بر تغییرناپذیری عقود است، فقیهان امامی در اثبات مشروعیت چنین خیاری، به مستندات گوناگونی تمسک جسته‌اند؛ از جمله اینکه ایشان از مدلول قاعده «لاضرر» برای توجیه خیار مزبور نام برده‌اند. نکته‌ای که در این مسئله حائز اهمیت بوده و معرکه اختلاف آرای فقیهان گشته، کیفیت استدلال به «لاضرر» در اثبات خیار غبن است؛ زیرا صرفاً در فرضی می‌توان از قاعده مزبور به مثابه مبنای خیار غبن بهره جست که «لاضرر» ظرفیت و پتانسیل اثبات حکم را داشته باشد؛ لکن بسیاری از فقیهان تأکید نموده‌اند که ادله حجیت لاضرر منحصرأ احکام وجودی را پوشش می‌دهد. بنابراین، آنچه که باید مورد مذاقه قرار گرفته و مستندات فقهی موجود در این زمینه بازخوانی شوند این است که هرگاه از جهت عدم وجود حکمی، ضرری به مکلفان وارد آید، آیا می‌توان با تمسک به قاعده «لاضرر»، حکم مورد نظر را اثبات نمود یا خیر؟ پرواضح است ضرورت بحث از آن‌روست که با اثبات جریان قاعده در امور عدمی می‌توان از این ظرفیت برای پاسخ‌گویی به مسائل و چالش‌های گوناگون فقهی بهره جست. بنابراین جستار حاضر با هدف یافتن پاسخی مناسب به پرسش مزبور، درصدد برآمده است به تتبع مبسوط در آرای فقیهان پرداخته و با نگاهی تحلیلی-انتقادی مستندات ارائه شده توسط ایشان را در محک نقد فقهی قرار دهد.

مقاله پیش رو از دو بخش اصلی «مفهوم‌شناسی «خیار غبن» و مستندات آن» و «لاضرر و اثبات حکم» تشکیل شده است که در ذیل ارائه می‌گردد.

الف) مفهوم‌شناسی «خیار غبن» و مستندات آن

«خیار»، «غبن» از واژه‌های مهم این تحقیق است که لازم است ابعاد مختلف مفهومی آن‌ها بررسی شود. در این بخش ابتدا به مفهوم‌شناسی دو واژه مزبور پرداخته و بعد مستندات و مدارک «خیار غبن» ارائه می‌گردد و از رهیافت همین باب به توضیح «قاعده لاضرر» پرداخته می‌شود.

۲۶۰

۱. خیار

اهل لغت معتقدند که واژه «خیار» اسم مصدر از باب اختیار است؛ به‌مانند غسل که اسم مصدر اغتسال است (ابن‌منظور، لسان‌العرب، ۱۴۱۴: ۲۶۶/۴؛ جوهری، تاج‌اللغة، ۱۳۶۸:

۶۵۲/۲-۶۵۱). در این صورت اختیار به معنی انتخاب و قدرت و سلطنت داشتن است؛ و از باب نمونه به کسی فاعل مختار گفته می‌شود که اگر قصد بر انجام کاری نماید قدرت انجام آن را داشته باشد و در صورت اراده بر ترک عمل، بتواند از انجام آن استنکاف نماید (طریحی، مجمع البحرین، ۱۴۱۶: ۲۹۵/۳؛ فیومی، المصباح المنیر، بی تا: ۱۸۵/۴).

معنای اصطلاحی خیار در لسان فقها نیز مناسبتی تام با مدلول لغوی این واژه دارد. فقیهان امامی خیار را به «ملك فسخ العقد و إزالته» که به معنای مالکیت و قدرت بر فسخ عقد است معنا کرده‌اند (فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۱۳۸۷: ۴۸۲/۱)؛ البته طبعاً گستره اصطلاحی این واژه نسبت به معنای لغوی آن محدودتر است؛ زیرا خیار در اصطلاح فقیهان، از معنای عام خود خارج و در یک فرد خاص از افرادش تعیین پیدا کرده است و آن، همان گونه که گفته شد به معنای اصطلاحی «قدرت و مالکیت بر فسخ عقد» است.

۲. غبن

لغویان تصریح نموده‌اند که غبن (با تحریک باء) در مورد رأی، هوش و ذکاوت استعمال می‌شود؛ یعنی هنگامی که این واژه به افراد اطلاق می‌شود، بدین معناست که آن شخص در رأی، هوش و ذکاوت ضعیف است؛ اما غبن (به سکون باء) در بیع استعمال می‌گردد و به معنای خدعه، مکر، فریب، نیرنگ و خلاف واقع نشان دادن است (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۴۹۷/۱۳؛ مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ۱۴۰۲: ۱۹۱/۷). فقیهان معتقدند اگر شخصی کالای خویش را به بیش از قیمت واقعی آن به دیگری تملیک نماید و یا متاع دیگری را به مبلغی کمتر از میزان قیمت واقعی آن خریداری کند، «غابن» و طرف مقابل او «مغبون» محسوب می‌شود و در این صورت فرد مغبون اختیار فسخ معامله را پیدا می‌کند (شهید ثانی، مسالك الأفهام، ۱۴۱۳: ۴۶۴/۳؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۴۰۵: ۴۰/۱۹؛ محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۴۰۸: ۱۶/۲).

البته لازم به ذکر است که برای ایجاد خیار غبن وجود دو شرط ضروری است:

شرط اول: زیاده و نقصان عرفاً قبل تسامح نبوده و تفاوت فاحش باشد (نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴: ۴۳/۲۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۶۷/۲؛ شهید ثانی، مسالك الأفهام، ۱۴۱۳: ۴۶۴/۳؛

بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۴۰۵: ۴۱/۱۹؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۳۶۱/۱).

شرط دوم: شخص مغبون هنگام انجام معامله به قیمت واقعی جاهل باشد؛ پس چنانچه با علم به این که ارزش مورد معامله به این مقدار نیست، اقدام به خرید کند مغبون نیست و خیار غبن هم نخواهد داشت (شهید ثانی، مسالك الأفهام، ۱۴۱۳: ۲۰۳/۳؛ خویی، بی تا: ۲۹۱/۶-۲۹۰). البته باید به این نکته مهم توجه نمود که از میان دو شرط مذکور فقط خصوصیت جهل به قیمت

واقعی داخل در مفهوم غبن است؛ به عبارت دیگر، خصوصیت اول تنها در ثبوت حکم شرعی خیار غبن، دخیل بوده و حتی اگر تفاوت قیمت به صورت ناچیز باشد باز هم مفهوم غبن ثابت است اما در این صورت حکم به ثبوت خیار غبن نمی‌شود.

۳. مدارک و مستندات خیار غبن

فقیهان امامی در خلال آثار فقهی خویش برای اثبات مشروعیت و وجاهت خیار غبن به ادله گوناگونی استناد جسته‌اند که در ذیل به بیان آن‌ها پرداخته می‌شود.

یک. آیه موسوم به تجارت

پاره‌ای از فقیهان در اثبات خیار غبن به آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾ (نساء: ۲۹) استناد نموده‌اند؛ به این بیان که فرد مغبون به دلیل وجود عنوانی که در معامله است، اقدام به انجام معامله می‌نماید که این قید در بیع مبتنی بر غبن وجود ندارد؛ زیرا اگر مغبون به غبن آگاه شود راضی به معامله نمی‌شود و این عنوان مفقود به منزله صفت مفقوده در کالا است که موجب تحقق خیار غبن است (علامه حلی، وسائل الشیعه، ۱۴۱۴: ۶۸/۱۱؛ اردبیلی، مجمع الفائده، ۱۴۰۳: ۴۰۳/۸؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۴۱۸: ۳۰۴/۸). اشکالی که به چنین استظهاری وارد است اینکه با پذیرش چنین استدلالی، بیع غبنی از اساس باطل بوده و خیار ثابت نمی‌شود؛ لذا برخی دیگر از فقیهان قائل به عدم دلالت آیه بر اثبات خیار غبن شده‌اند (مدنی کاشانی، ۱۴۰۹: ۷۳؛ نائینی، منیة الطالب، ۱۳۷۳: ۵۷/۲؛ طباطبایی یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۴۲۱: ۳۵/۲؛ خمینی، کتاب البیع، ۱۴۲۱: ۴۰۱/۴).

دو. اخبار باب

روایاتی در فرض مسئله وارد شده که مستند برخی از فقیهان در اثبات خیار غبن قرار گرفته است. از باب نمونه، مرحوم کلینی به سند خویش از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «غَبْنُ الْمُسْتَرْسِلِ سُحْتٌ» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱۵۳/۵؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۳: ۳۹۶/۱۷). فریب‌دادن و مغبون نمودن کسی که اعتماد به شخص می‌کند، حرام است. در روایتی مشابه آمده است: «غَبْنُ الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ» (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۱۵۳/۵؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۴۱۳: ۲۷۳/۳). فریب و نیرنگ شخص مؤمن حرام است.

۲۶۲

برخی از فقیهان دلالت این قبیل روایات بر اثبات خیار غبن را انکار نموده‌اند؛ زیرا از نظر ایشان این‌گونه روایات ناظر بر حرمت خیانت به افراد در مقام مشورت هستند (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۸۰: ۲۴۷/۵).

روایات دیگری نیز در قضیه، مورد استناد قرار گرفته‌اند که عمدتاً از منابع عامه گزارش شده‌اند. مطابق مدلول این روایات افرادی وجود داشته‌اند که هنگام ورود کاروان‌های تجاری، به بیرون شهر و به استقبال آن‌ها می‌رفتند و چون تجار از قیمت شهر اطلاع نداشتند، گاهی فریب خورده و کالای خود را با قیمتی ارزان‌تر به ایشان می‌فروختند که بر مبنای این روایات از این عمل نهی شده و در مورد تلقی رکبان اثبات خیار غبن شده است (بخاری، الجامع المسند الصحيح، ۱۴۲۲: ۷۲/۳؛ مسلم، المسند الصحيح، بی تا: ۱۱۵۵/۳؛ احسائی، عوالی اللئالی، ۱۴۰۵: ۲۱۸/۱؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۱۴۰۸: ۲۸۱/۱۳).

این اخبار از این جهت مورد مناقشه قرار گرفته‌اند که عامی بوده و در کتب معروف امامیه نقل نگردیده‌اند؛ پس، حتی نمی‌توان گفت که عمل اصحاب جابر ضعف سند است؛ زیرا معلوم نیست که سخن اصحاب در اثبات خیار غبن به استناد این روایات بوده باشد (خمینی، کتاب البیع، ۱۴۲۱: ۴۱۵/۴-۴۱۴).

سه. بنای عقلا و شرط ضمنی

در تقریر این دلیل گفته شده است که معاملات معاوضی مبتنی بر مغایبه است؛ به این معنا که هر کدام از طرفین معامله سعی می‌کند که از قرارداد انجام گرفته سود نماید و بنای عقلا در این معاملات حداقل بر این است که مالیت کالای مورد معامله حفظ گردیده و آنچه را که از لحاظ ارزش برابر با کالای ایشان است، معاوضه نمایند. این شرط ضمنی ارتکازی در جمیع معاملات وجود دارد و نیازی به ذکر آن در عقد وجود ندارد (روحانی، فقه الصادق، ۱۴۱۲: ۱۸۱/۱۷؛ اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۴۱۸: ۲۴۹/۴؛ سبحانی، المختار فی أحكام الخیار، ۱۴۱۴: ۲۰۹).

برخی از فقیهان جهت اثبات خیار غبن با تمسک به شرط ضمنی ارتکازی این چنین استدلال نموده‌اند: الف) بنای متعاقدين در معاملات بر تساوی عوضین در مالیت است و از آنجا که این بنا به حسب عرف نوعی است، گویی عقد با اشتراط بر تساوی در مالیت جاری شده است؛ به فرضی که اگر مغبون علم به عدم تساوی پیدا می‌کرد، راضی به معامله نمی‌شد. ب) تخلف از بنای عقلا سبب عدم رضایت به معامله است و از آنجا که در باب معامله فضولی و فرد مکره اجازه لاحق عین اجازه سابق است؛ لذا تخلف از این بنای عرفی باعث بطلان بیع نشده و زیان دیده از معامله، میان فسخ و امضای معامله مختار است (بجنوردی، فقه مدنی، ۱۳۸۸: ۲۳۴/۲؛ اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۴۱۸: ۲۴۹/۴؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۴۰۴: ۴۲/۲۳؛ نائینی، منیة الطالب، ۱۳۷۳: ۵۷/۲؛ نجفی خوانساری، رساله فی قاعدة لاضرر، ۱۳۷۳: ۲۱۷؛ حکیم، منهاج الصالحین، ۱۴۱۰: ۴۴/۲؛ مصطفوی، فقه المعاملات، ۱۴۲۳: ۶۸).

چهار. قاعده «لاضرر»

از آنجا که محور اصلی بحث حول این قاعده سامان یافته است به نحو مبسوط‌تری بدان پرداخته می‌شود. به عنوان مقدمه باید گفت یکی از پرکاربردترین قواعد فقهی مورد استناد فقها در ابواب مختلف فقهی قاعده «لاضرر» است. در اثبات این قاعده به مدارک مختلفی استناد گردیده است که شاید مهمترین آن‌ها خبر «سمره بن جندب» باشد. ملخص روایت از این قرار است که در زمان رسول اکرم ﷺ شخصی به نام سمره، صاحب درخت نخلی در حیاط خانه مردی انصاری بود که گاه و بیگاه، بدون اذن گرفتن و با خبرکردن صاحب‌خانه، وارد خانه مرد انصاری شده و برای اهل خانه ایجاد زحمت می‌نمود و به اعتراض مرد انصاری مبنی بر اجازه گرفتن هنگام ورود توجه نمی‌کرد. با استنکاف سمره، مرد انصاری نزد رسول خدا ﷺ آمده و قضیه را برای ایشان نقل می‌کند، پیامبر ﷺ کسی را نزد سمره فرستاده و آنچه را که مرد انصاری خبر داده بود برای وی بازگو می‌کند و از او می‌خواهد که هنگام ورود از صاحب‌خانه کسب اجازه نماید؛ لکن سمره از پذیرش این امر سر باز می‌زند. در مرحله بعد پیامبر ﷺ سمره را به فروش درخت فرا می‌خواند؛ اما وی از فروش درخت امتناع می‌کند. سپس حضرت ﷺ در قبال فروش درخت وعده نخلی در بهشت به وی می‌دهد؛ اما این پیشنهاد نیز با امتناع سمره مواجه می‌شود. پس از بلاثمر بودن مذاکره با سمره، پیامبر ﷺ در انتها خطاب به وی می‌فرماید: «انك رجل مضار ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن»؛ سپس حضرت ﷺ به مرد انصاری دستور می‌دهند که برو و آن نخل را از آنجا در بیاور و در پیش پای وی بینداز (کلینی، الکافی، ۱۴۰۷: ۲/۲۹۴؛ طوسی، الخلاف، ۱۴۰۷: ۳/۱۴۷).

سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که آیا می‌توان به استناد قاعده «لاضرر» مشروعیت خیار غبن را اثبات نمود؟ در پاسخ به این سؤال گروه کثیری از فقهای امامیه برای اثبات خیار غبن به حدیث لاضرر استناد جسته‌اند (طوسی، الخلاف، ۱۴۰۷: ۳/۲۴، علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۱۴۱۴: ۲۲۵؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۱۴۱۲: ۴/۵۶۴؛ حسینی عاملی، مفتاح الكرامة، ۱۴۱۹: ۴/۷۵۰، بحرانی، الحدائق الناضرة، ۱۴۰۵: ۱۴/۹۱؛ نراقی، مستند الشیعة، ۱۴۱۵: ۴/۹۳؛ طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۴۱۸: ۱/۱۲۵؛ رشتی، ۱۴۰۷: ۶۶۴؛ آل کاشف الغطاء، تحریر المجلة، ۱۳۵۹: ۱/۹۹؛ اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۳۹۸: ۶۱).

۲۶۴

از باب نمونه شیخ انصاری فقیه برجسته متأخر امامی، قوی‌ترین دلیل خیار غبن را حدیث نبوی لاضرر دانسته و دلیل آن را چنین تشریح می‌نماید:

لزوم بیع غبنی و عدم تسلط مغبون بر فسخ آن، ضرر بر اوست که مورد نفی واقع شده است و بنا به مفاد روایت، شارع حکمی را که در آن ضرر باشد صادر نکرده و اضرار مسلمان را اجازه

نداده و تصرفاتی را که در آن ضرر باشد امضا ننموده است؛ لذا هر عقدی که لزوم آن سبب ضرر شود؛ آن عقد برای زیان دیده متزلزل می‌گردد؛ خواه آن ضرر به سبب غبن یا سبب دیگری باشد... (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۸۰: ۱۶۱/۵).

از منظر فقهای شیعه، کیفیت استدلال به حدیث «الاضرر» در اثبات خیار غبن به شرح زیر است.

برای معامله‌ای که به صورت غبنی واقع شده است، سه صورت می‌توان تصور کرد؛

فرض اول: بطلان معامله‌ای که در آن غبن باشد چون در این معامله ضرر وجود دارد و به مقتضای قاعده «الاضرر» هر چیزی که در آن ضرر وجود داشته باشد در اندیشه اسلام مورد نکوهش و نفی واقع شده است و از همین رو این معامله نیز مورد نفی واقع شده است. باید گفت این احتمال صحیح نیست؛ چرا که در این معامله همان گونه که قبلاً بیان شد، به اصل معامله رضایت وجود دارد و آنچه که در آن وجود ندارد، صرفاً فقدان وصف تساوی عوضین است که این عدم تساوی خللی به صحت معامله ایجاد نمی‌کند و بر همین اساس، نظریه اول صحیح نخواهد بود.

فرض دوم: این معامله صحیح و لازم الاتباع میان دو طرف عقد است. مطابق اصل لزوم هیچ کدام از طرفین حتی شخصی که مغبون شده است، حق فسخ معامله را ندارد. این نظریه قطعاً باطل است. برای استدلال بر بطلان این معامله یک استدلال توسط فقها ذکر شده است.

مقدمه اول: لزوم معامله غبنی و جریان دادن اصالت‌اللزوم در آن و عدم تسلط مغبون بر فسخ چنین معامله‌ای مصداق قطعی ضرر محسوب می‌شود.

مقدمه دوم: طبق قاعده «الاضرر» که مدارک و مستندات آن بیان شد، حکم ضرری در اندیشه اسلام مورد نفی قرار گرفته شده است. به دیگر سخن، شارع مقدس در اندیشه اسلامی حکمی وضع نکرده است که متضمن ضرر برای کسی باشد و از همین رو هیچ مسلمانی حق ندارد دست به اعمالی بزند که متضمن ایجاد ضرر برای فرد دیگری باشد و از همین رو در فرضی که معامله‌ای به صورت غبنی واقع شده باشد، مجرای اصالت‌اللزوم نخواهد بود و مغبون در آن حق فسخ خواهد داشت. (محمدی خراسانی، کفایة الاصول، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۲۹۸) چرا که شکی نیست که لزوم بیع غبنی مستلزم ضرر بوده و ضرر از احکام اسلامی نمی‌باشد (نراقی، مستند الشیعة، ۱۴۱۵، ج ۱۴، ص ۳۹۰).

فرض سوم: این معامله به صورت صحیح واقع شده است ولی مغبون در آن خیار فسخ دارد. با توجه به بطلان دو فرض سابق، همین فرض در آن متعین می‌شود. باید توجه داشت این استدلال نه تنها تزلزل و خیار بودن را در عقد بیع غبنی اثبات می‌کند بلکه در هر معامله‌ای که لزوم آن و جریان اصالت‌اللزوم در آن مستلزم ضرر برای یکی از طرفین شود، تزلزل را اثبات می‌کند؛ خواه در معامله غبن باشد یا نباشد؛ خواه معامله بیع باشد خواه انواع دیگری از عقد. (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۸۰، ۱۶۱/۵)

البته باید گفت این استدلال از اشکال مصون نمانده است. در این خصوص شیخ انصاری به‌عنوان یکی از معروف‌ترین اندیشمندان این حوزه می‌گوید: این دلیل با تمام قدرتی که دارد، قابل مناقشه است؛ زیرا قبول داریم که بنا بر قاعده «لاضرر» باید لزوم بیع منتفی شده و این معامله مجرای اصل اصالت‌اللزوم نباشد؛ اما اثبات خیار بودن بیع از الزامات آن نیست. به دیگر سخن، لازمه جریان قاعده «لاضرر» در بیع غرری این نیست که الزاماً و منحصرأً خیار غبن اصطلاحی در آن جریان داشته باشد و مطابق آن، مغبون یا تمام بیع را با ثمن المسمی امضا کند یا تمام عقد را فسخ کرده و همان ثمن المسمی را پس بگیرد. بلکه راه‌های دیگری برای جبران ضرر مغبون وجود دارد که هر کدام از آن‌ها نیز برای جبران ضرر مغبون متصور است و بنا بر قاعده «اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال»، نمی‌توان قطعاً به ثبوت خیار غبن اصطلاحی حکم داد.

دو احتمال دیگری که برای جبران ضرر مغبون وجود دارد عبارت‌اند از:

احتمال اول: به حکم قاعده «لاضرر» فرد مغبون مخیر باشد میان امضای کل معامله به همان ثمن المسمی و رد عقد در همان مقداری که زائد از ثمن المسمی است؛ بنابراین راه دیگری برای جبران ضرر به‌وجود می‌آید که عبارت است از استرداد مقدار زائد. با این روش غرض یعنی جبران ضرر مغبون حاصل می‌شود.

نهایتاً شخص غابن برای حفظ حقوق خود می‌تواند خیار «تبعض صفقه» داشته باشد؛ چرا که گاه ممکن است غرض معامله به کل مبیع تعلق گرفته باشد و با تبعیض آن، حقی از غابن زائل شود.

احتمال دوم: مغبون ملزم نباشد که کل معامله را امضا یا رد کند یا در قسمت زیادی اعمال حق فسخ کند؛ بلکه حق داشته باشد که غابن را به یکی از دو عمل ذیل الزام کند: الف) فسخ کل معامله؛ ب) تدارک خسارت. برای تدارک خسارت فرقی هم نمی‌کند که از عین ثمن بدهد یا با وجود عین، بدل بدهد.

در واقع بازگشت احتمال دوم به این امر است که در قدم اول غابن بخواهد یکی از دو کار را انجام بدهد و در قدم دوم اگر غابن امتناع کرد و حاضر به پرداخت غرامت نشد مغبون مجاز باشد خودش رأساً اقدام کند و بک جانبه معامله واقع شده را فسخ کند.

در واقع به نظر شیخ انصاری تنها در این مرحله است که برای مغبون خیار فسخ ایجاد می‌شود؛ اما همین مرحله هم باز برای استدلال به خیار فسخ کفایت نمی‌کند؛ زیرا مدعا در خیار فسخ در صورت غبن این است که مغبون به‌صرف وجود غبن خیار فسخ دارد و نیازی به الزام بایع ندارد (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۸۰، ۵/۱۶۱-۱۶۲).

بر همین اساس باید گفت: قاعده «لاضرر» تنها نفی حکم می‌کند و الزام را برمی‌دارد؛ اما اثبات خیار فسخ برای مغبون امری است که قاعده «لاضرر» نمی‌تواند آن را به اثبات برساند لذا برای اثبات خیار غبن نمی‌توان به این حدیث علی‌رغم قوت آن استدلال کرد. البته به نظر نگارنده برای اثبات مدعای نگارنده، نمی‌توان به ادعای شیخ انصاری اکتفا کرد؛ زیرا همان گونه که بیان شد، استدلال شیخ به تنهایی نمی‌تواند مدعای ما را به اثبات برساند؛ اما با توجه به استدلال‌هایی که در این زمینه وجود دارد، نظر شیخ انصاری می‌تواند به‌عنوان مدعایی نسبی که صرفاً دلیل مخالف ادعای نگارنده را نفی کند مورد استفاده قرار بگیرد و از همین رو در این قسمت مورد اشاره قرار گرفته شده است اما همان گونه که بیان شد، برای اثبات مدعا، صرفاً نظر شیخ کفایت در مقصد نمی‌کند.

ب) «لاضرر» و اثبات حکم

مشروعیت اعمال خیار غبن با امکان شمولیت «لاضرر» نسبت به احکام عدمی و به بیان دیگر، جنبه اثبات‌کنندگی «لاضرر» از جمله مسائل اختلافی پیرامون این قاعده بوده است. با این توضیح که بدون هیچ تردیدی «لاضرر» شامل امور وجودی شریعت گردیده و هر حکمی که به واسطه وجود آن ضرری برای یکی از آحاد جامعه ایجاد نماید، قاعده «لاضرر» آن را برمی‌دارد. آنچه که مورد مناقشه فقیهان قرار گرفته این است که آیا «لاضرر» در موارد عدم‌الحکم شارع و به عبارتی دیگر، در عدمیات نیز جاری می‌گردد یا خیر؟ آیا اگر از وضع نمودن قانونی به یکی از مکلفان ضرر وارد آید، آیا قاعده «لاضرر» توان نفی آن عدم‌الحکم و در نتیجه اثبات نمودن حکم را داراست یا خیر؟ به‌عنوان مثال، اگر فردی انسانی را حبس نماید و از کار و پیشه او جلوگیری کند و از این رهگذر منجر به ورود ضرر به وی شود، عده‌ای از فقها قائل به عدم ضمان حابس نسبت به منافع از دست‌رفته محبوس هستند (محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۴۰۸: ۱۸۵/۳؛ شهید ثانی، مسالك الأفهام، ۱۴۱۳: ۱۵۸/۱۲؛ نائینی، منية الطالب، ۱۳۷۳: ۹۱/۱). شبهه‌ای که ممکن است در اینجا وارد شود این است که در این مثال ضرر در خارج واقع شده و ربطی به حکم شارع ندارد و قاعده «لاضرر» حکمی که موجب ضرر است را برمی‌دارد؛ بلکه شارع تدارک ضرر را دارد؛ اما به سایر قواعد دیگر، مانند اتلاف و نه به موجب قاعده «لاضرر»؛ به‌طور کل مفاد «لاضرر» تدارک ضرر نیست. به هر حال «لاضرر» شمولیتی بر امور عدمی نداشته و نقش «لاضرر»، نفی ضرر است و نه جبران ضرر.

اما در پاسخ می‌توان گفت که فقط بر مبنای نفی ضرر غیر متدارک - که فاضل تونی احتمال داده - نیست که می‌توان قائل بر جبران خسارات فرد محبوس شد؛ بلکه بر مبنای امثال خود مرحوم نائینی که مفاد قاعده نفی حکم است، اگر بپذیریم که لاضرر شامل کبری یعنی عدم الجعل و به‌طور کل عدمیات هم بشود آن وقت است که می‌توان گفت یکی از عدم الجعل‌ها، عدم الضمان است؛ یعنی عدم حکم به ضمان باعث ضرر به حُر است و لاضرر آن را رفع می‌نماید.

همچنین به‌عنوان مثالی دیگر، در صورت عدم پرداخت نفقه زوجه از سوی شوهر، زن حق درخواست طلاق از سوی حاکم را نداشته و باید تا ملاتت شوهر صبر نماید (طوسی، الخلاف، ۱۴۰۷: ۱۱۷/۵؛ همو، تهذیب الاحکام، ۱۳۸۷: ۲۱/۶؛ ابن حمزه، الوسیله الی نیل الفضیله، ۱۴۰۸: ۲۸۶؛ ابن ادریس، السرائر، ۱۴۱۰: ۲/۶۵۶). اما با فرض پذیرش نظریه اثبات‌کنندگی «لاضرر» در امور عدمی، می‌توان در این دو مثال، اثبات حکم نمود و در مثال اول حکم به ضمان و در مثال دوم قائل به جواز طلاق زوجه در فرض اعسار زوجه گردید. بنابراین تردیدی در صحت استناد به «لاضرر» در اثبات این دو حکم در صورت اثبات‌کنندگی «لاضرر» باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد بررسی جریان لاضرر در احکام عدمی و از جمله خیار غبن، متوقف بر آگاهی از مفاد قاعده است؛ لذا بایسته است ابتدا مفاد قاعده مورد بررسی قرار گیرد. نیز واضح است که برای درک صحیح مفاد هر قاعده‌ای ناگزیر باید به مستندات آن رجوع نمود. در مورد قاعده «لاضرر» به ادله چهارگانه برای حجیت آن استناد شده است (آشتیانی، بحرال فوائد، ۱۴۰۳: ۲/۲۲۴)؛ لکن چنانچه گذشت عمده دلیل بر مشروعیت «لاضرر»، حدیثی است که درباره شخصی به نام سمره وارد شده است. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که با وجود فراز «لاضرر و لاضرار» در ذیل حدیث، که ظاهراً «لا» موجود در آن، لای نفی جنس بوده و به معنای این است که در اسلام حقیقتاً هیچ ضرر و زیانی وجود ندارد، چگونه این همه ضرر در میان جوامع مسلمین توجیه می‌گردد. طبق یک استقرا و تتبع در میراث فقهی، فقهای امامیه در پاسخ به پرسش مزبور چهار احتمال برای حل مشکل فوق ارائه نموده‌اند.

یک. نفی ضرر غیر متدارک

مبتکر این نظریه، فاضل تونی، صاحب وافیه است. به عقیده وی واژه غیر متدارک، در حرف «لا» مقدر است؛ به این معنا که در اسلام ضرر غیر متدارک و بدون جبران وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، شریعت اسلام ضرر غیر متدارک را روا نمی‌دارد؛ بنابراین، اگر فردی موجب ورود ضرر به دیگران گردد، باید آن را جبران نماید (فاضل تونی، الوافیه فی الاصول، ۱۴۱۵: ۱۹۴-۱۹۳؛ همچنین ر.ک: ایروانی، القواعد الفقهية، ۱۴۲۶: ۱۱۸).

دو. اراده معنای نهی

گروهی از فقها معتقدند «لا» در روایت مزبور در معنای نهی به کار رفته و در معنای حقیقی خود که نفی است استعمال نشده است. بدین معنا که جماعت مسلمین از ورود ضرر به یکدیگر منع شده‌اند؛ گویا خطاب روایت چنین است که: «ای مسلمانان! نباید به دیگر مسلمانان زیان وارد نمائید». این نظریه در فقه امامیه به شیخ الشریعه اصفهانی تعلق دارد (شریعت اصفهانی، ۱۴۱۰: ۱۸). ظاهراً قبل از ایشان برخی از فقهای عامه از قبیل ابن نجیم، زرقانی و سیوطی نیز در خلال آثار خود به همین نظریه اشاره داشته‌اند (ابن نجیم، الاشباه و النظائر علی مذهب ابی حنیفه، ۱۹۸۶: ۸۵؛ زرقانی، شرح الزرقانی علی الموطأ، ۱۳۵۵: ۳۲/۴؛ سیوطی، الاشباه والنظائر، ۱۳۷۸: ۱۵۰). یکی از فقهای برجسته معاصر نیز با استظهار مزبور موافقت دارد. از منظر ایشان نیز «لا» در خبر سمره در معنای نهی استعمال شده است؛ البته با این تفاوت که نهی مزبور از نظر ایشان، نهی الهی همچون نهی از شرب خمر و سرقت نیست؛ بلکه حکم مولوی حکومتی و نشئت‌گرفته از مقام زمامداری جامعه اسلامی توسط شخص رسول اکرم ﷺ است (خمینی، کتاب الرسائل، ۱۳۸۵: ۱۱۲).

سه. نفی حکم ضرری

گروه دیگری از فقیهان از قبیل شیخ انصاری واژه «حکم» را در عبارت «لاضرر ولاضرار» در تقدیر گرفته و مراد از روایت را نفی حکم ضرری می‌دانند؛ یعنی حکمی که به مسلمانان ضرر وارد کند، چه تکلیفی و چه وضعی، در شریعت اسلام جعل نگردیده است؛ لذا به‌عنوان مثال چنانچه آب برای مکلف ضرر داشته باشد، به موجب قاعده «لاضرر»، وجوب وضو از دوش وی مرتفع می‌گردد. همچنین در بیع غبنی همان طور که حکم به لزوم معامله موجب ورود خسارت به مغبون می‌گردد، به موجب لاضرر این حکم ضرری نفی می‌شود (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۳۷۲: ۲۴۶/۲). برخی از فقهای معاصر از قبیل نائینی، خویی و بجنوردی از طرفداران این نظریه هستند؛ اگرچه در نحوه برداشت از حدیث، در بین آنها اختلافاتی جزئی به چشم می‌خورد (نائینی، منیة الطالب، ۱۳۷۳: ۱۴۴؛ بجنوردی، القواعد الفقہیة، ۱۴۱۹: ۱۸۲/۱؛ خویی، مصباح الاصول، ۱۴۱۷: ۵۲۷/۲).

چهار. نفی حکم به لسان نفی موضوع

این نظریه توسط محقق خراسانی مطرح گردیده است. با این توضیح که مراد از «لا» در روایت پیش‌گفته، نفی حقیقی بوده و به معنای نهی نیست؛ اما نه از باب نفی حکم، آن‌گونه که شیخ انصاری بدان قائل بود؛ بلکه از باب نفی حکم به لسان نفی موضوع است؛ از باب نمونه در عبارت «لاصلاة

لجار المسجد الا فی المسجد»، مراد از این سخن، نفی نماز کامل برای همسایه مسجد است، و نفی حقیقت صلاة از همسایه مسجد، صرف یک ادعا است؛ نه اینکه حقیقتاً هم این گونه بوده و اصلاً هیچ نمازی برای او نباشد. همچنین در عبارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به مردم کوفه: «یا أشباه الرجال و لا رجال» (نهج البلاغه/خطبه ۲۷)، مراد نفی آثار مردانگی از مردان است؛ نه اینکه این قبیل افراد واقعاً از جنسیت مردان هم نباشند. مقتضای بلاغت در این گونه جملات، نفی حکم به نحو ادعا است؛ نه اینکه حقیقتاً نفی حکم باشد که در این صورت وجداناً خلاف واقع است؛ بر همین اساس آخوند بر این عقیده است که موضوعاتی که دارای احکامی هستند، اگر عناوین اولیه آن‌ها باعث ضرر بشوند، حکمشان برداشته می‌شود. مثلاً وقتی می‌گوییم وضو واجب است در اینجا وضو، «موضوع» و وجوب، «حکم» است یا وقتی گفته می‌شود بیع لازم است، بیع، موضوع و لزوم، حکم است. محقق خراسانی می‌گوید: موضوعات مانند بیع و وضو احکامی دارند، نظیر وجوب و لزوم که این احکام به صورت عناوین اولیه بر آن موضوعات مترتب شده‌اند. حال اگر موضوعات موجب ضرر باشند، احکام آن‌ها برداشته می‌شوند. مثلاً اگر بیع باعث ضرر گردد، حکمش که لزوم است برداشته می‌شود و اگر وضو موجب ضرر گردد، حکمش که وجوب است، برداشته می‌شود؛ بنابراین در کلام پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نفی حکم شده و به لسان نفی موضوع است. (خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۲۴: ۴۳۲؛ همو، درر الفوائد فی الحاشیه علی الفرائد، ۱۴۱۰: ۲۸۲).

پنجم. جنبه اثباتی قاعده در پرتو نظریات چهارگانه نظریه نخست

چنانکه گفته شد فاضل تونی مبتکر این دیدگاه است. از پاره‌ای عبارات وی موافقت با جنبه اثباتی قاعده «لاضرر» استشمام می‌شود. از باب نمونه ایشان در بیان شرایط تمسک به اصل برائت، پس از آنکه یکی از شروط جاری کردن این اصل را عدم ورود ضرر به دیگری قرار می‌دهند، برای روشن تر شدن مسئله به ذکر چند مثال پرداخته و می‌گویند:

اگر به طور مثال شخصی با باز نمودن قفس پرنده‌ای که به دیگری تعلق دارد باعث فرار آن پرنده شد؛ و یا با زندانی کردن گوسفند دیگری موجب تلف شدن بچه آن گوسفند شد...؛ و یا به همین ترتیب ضرری را به دیگری وارد نمود؛ در این صورت تمسک به اصل برائت درست نخواهد بود؛ بلکه در این موارد اگر نص خاص و یا عامی وجود نداشته باشد، فقیه باید در فتوادادن توقف کند و شخصی نیز که باعث ضرر به دیگری شده است می‌بایست به نحوی با صاحب مال مصالحه نماید؛ زیرا این احتمال وجود دارد که مواردی از این قبیل مشمول این سخن پیامبر قرار گیرند که می‌فرماید: «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» (فاضل تونی، الوافیة فی الاصول، ۱۴۱۵: ۱۹۴-۱۹۳).

آنچه از کلام ایشان به دست می آید اینکه در مواردی که نص خاص و یا عامی بر ضمان وجود ندارد، از آنجا که احتمال قرارگرفتن مورد ذیل قاعده «لاضرر» وجود دارد، نمی توان حکم به برائت ذمه عامل خسارت داد؛ بلکه شایسته است ضرر زننده به نحوی با زیان دیده مصالحه نماید. بنابراین می توان گفت که ایشان دست کم به نحو احتمالی، وجود جنبه اثباتی در حدیث «لاضرر» را مورد پذیرش قرار داده و به استناد دیدگاه ایشان می توان قائل به اثبات خیار غبن با استناد به قاعده «لاضرر» شد.

ملا احمد نراقی یکی دیگر از طرفداران این نظریه است که قائل به شمولیت لاضرر بر عدمیات و اثبات حکم شده است؛

اگر حکمی در شریعت اسلام نباشد که فقدان آن موجب ضرر بر بندگان گردد و دفع ضرر ناشی از منحصر به واجب نمودن حکمی خاص باشد، به موجب قاعده «لاضرر» باید حکم به ثبوت آن حکم نمود (نراقی، عوائد الایام، ۱۴۱۷: ۵۵).

نظریه دوم

از جمله فقیهانی که مفاد لاضرر را نهی تحریمی قرار داده اند، صاحب عناوین است. مطابق برداشت مزبور مفاد لاضرر صرفاً یک نهی بوده و نه تنها هنر نفی احکام عدمی و اثبات حکم را ندارد؛ بلکه حتی توانایی نفی احکام وجودی را هم نخواهد داشت. با این وجود فقیه پیشگفتار با استمداد از حکم عقل، در جهت نفی احکام عدمی گام برداشته است. با این توضیح که از نظر ایشان وارد نمودن ضرر عقلاً قبیح است و هر آنچه را که عقل، حکم به قبح آن می کند شرعاً نیز حرام است؛ پس وارد نمودن ضرر شرعاً حرام است. همچنین عقل، حکم به از بین بردن امری که قبیح است می نماید که در اینجا رفع قبح با از بین بردن ضرر است؛ هر آنچه را که عقل، حکم به رفع آن می نماید، شرع هم با ملازمه، حکم به رفع آن خواهد نمود؛ پس شرعاً نیز رفع ضرر واجب خواهد بود (مراغی، العناوین، ۱۴۱۷: ۱۷/۱). بنابراین مطابق نظر صاحب عناوین، صرفاً می توان با استمداد از عقل به استناد لاضرر مشروعیت خیار غبن که ناشی از فقدان حکم شرعی است را اثبات نمود. در غیر این صورت، همان گونه که گفته شد بنا بر مبنای ایشان، صرف تمسک به قاعده «لاضرر» به تنهایی هنر جعل حکم را نخواهد داشت.

به نظر نگارنده استدلال صاحب عناوین بر جریان قاعده «لاضرر» در امور عدمی مبتنی بر این امر است که ایشان احادیث لاضرر را جاری در امور وجودی ندانسته اند و قائل به عدم دلالت این دسته از احادیث برای اثبات خیار فسخ در غبن شده اند و از همین رو برای اثبات حجیت خیار غبن به ناچار سراغ ادله عقلیه که همان حسن و قبح عقلی است، رفته اند. البته بنا بر توضیحی که قبلاً

گذشت، ضرر در معنای وجودی و عدمی آن، حقیقتی واحد دارد و دلیلی که ضرر را در وجودیات نفی می‌کند، همان دلیل، ضرر را در عدمیات هم نفی می‌کند و از همین رو ادله «لاضرر» در عدمیات نیز جاری است.

نظریه سوم

گفته شد که محقق خراسانی در زمره فقیهانی است که در باب مفاد حدیث «لاضرر» معتقد به نفی حکم ضرری به لسان نفی موضوع گشته است. با توجه به تقریر دیدگاه ایشان که پیش‌تر گذشت می‌توان چنین استظهار نمود که مطابق مبنای مورد پذیرش ایشان مبنی بر اینکه حدیث «لاضرر» در مقام نفی ادعایی ضرر در خارج است، قبول جنبه اثباتی برای حدیث مزبور بسیار مستبعد است؛ لذا با توجه به قول مختار ایشان نمی‌توان به استناد لاضرر مشروعیت خیار غبن که ناشی از فقدان حکم شرعی است را اثبات نمود؛ هرچند ظاهراً عبارات ایشان را به صراحت و شفافیت یارای اثبات این برداشت نیست.

نظریه چهارم

گذشت که شیخ انصاری از دانشوران برجسته امامی، بر آن است که حدیث «لاضرر» نفی احکام ضرری می‌کند؛ شایان ذکر آنکه شیخ از امکان اثبات حکم به وسیله لاضرر نفی استبعاد نموده است. وی در رساله‌ای که آن را به بررسی قاعده «لاضرر» اختصاص داده است این‌گونه دیدگاه مختار خویش را تقریر می‌کند:

در اینکه قاعده «لاضرر» احکام وجودی ضرری را، خواه تکلیفی باشند و خواه وضعی، نفی می‌کند جای هیچ اشکالی نیست؛ اما در اینکه این قاعده احکام عدمی ضرری مانند عدم ضمان آنچه به علت حبس، از عمل شخص آزاد فوت شده است را نیز نفی کند تا در نتیجه بتوان در این‌گونه موارد حکم به ضمان نمود، محل تأمل است؛ اما می‌توان گفت که آنچه در «لاضرر» نفی گردیده، منحصر به احکام وجودی و مجعولات شارع نیست؛ بلکه هر آنچه که در شریعت اسلام بر مبنای آن عمل گردد؛ چه وجودی باشد و چه عدمی، منتسب به شارع است؛ بنابراین همچنان که نفی احکام ضرری بر شارع حکیم لازم است، نفی احکام عدمی نیز واجب و ضروری است؛ لذا همچنان که لاضرر احکام وجودی را در فرض ورود ضرر رفع می‌نماید؛ همچنین اگر از فقدان حکم عدمی ضرری بر افراد وارد آید «لاضرر» آن را نیز رفع خواهد نمود (انصاری، فرائد الأصول، ۳۷۳: ۱/۳۷۳).

بنابراین به نظر می‌رسد مطابق دیدگاه شیخ انصاری نیز می‌توان به استناد لاضرر مشروعیت خیار غبن که ناشی از فقدان حکم شرعی است را اثبات نمود.

آیت الله نایینی شمولیت قاعده «لاضرر» را منکر شده و می نویسد «لاضرر» ناظر به احکام مجعوله است؛ بدین مفهوم که حکمی را که از جانب شریعت مقدس بر مکلفین وضع شده، در فرض ایراد زیان به ایشان توسط قاعده «لاضرر» نفی شده است؛ لکن چنانچه از عدم جعل ضرر لازم بیاید ربطی به «لاضرر» ندارد. یعنی «لاضرر» مربوط به مجعولات شرعیه است اما عدم مجعول های شرعیه را نمی گیرد. به سخن دیگر، مقتضی «لاضرر» قاصر است و شامل عدم الحکم و به تعبیر دیگر، عدم الجعل نمی شود؛ زیرا «لاضرر» فقط حکم شرعی مجعول را برمی دارد و عدم الجعل حکم نیست. (نائینی، منیة الطالب، ۱۳۷۳: ۲۲۲/۲)

در مقابل نظر ایشان دو دیدگاه وجود دارد؛

دیدگاه آیت الله خوئی

آقای خوئی دیدگاه نائینی را رد کرده و معتقد است «لاضرر» همچنان که احکام وجودیه را می گیرد احکام عدمیه را نیز دربرمی گیرد. ایشان می نویسد: درست است که «لاضرر» حکم ضرری را برمی دارد اما عدم الجعل نیز حکم شارع است خصوصاً به حکم روایاتی که می گوید خداوند برای هر واقعه ای حکمی جعل کرده است. (موسوی خوئی، مصباح الاصول، ۱۴۱۷: ۶۴۹/۱)

در تبیین سخن آیت الله خوئی باید گفت: ایشان مدعی است عدم جعل حکم، نیز امر شرعی است؛ حتی در بعض عباراتش ترقی نموده و گفته است عدم جعل حکم همان جعل عدم حکم است؛ بدین مفهوم که یک عدم جعل حکم و یک جعل عدم حکم داریم؛ عدم جعل حکم یعنی: شارع کاری نکرده است و لاحکم است؛ اما جعل عدم الحکم بالاتر است و شرع انور عدم حکم را اعتبارنموده است؛ یعنی در یک صورت عدم الاعتبار و در صورت دیگر اعتبارالعدم است. گویا ایشان عدم الجعل را به جعل العدم برمی گرداند و در نتیجه «لاضرر» شامل آن می شود.

باری، منشأ فرمایش ایشان بعض روایاتی است که مفادشان این است که خداوند در هر واقعه ای دارای حکم و جعل است که یا الزام را جعل نموده یا عدم الزام را؛ پس در هر واقعه ای جعل وجود دارد، در نتیجه عدم الجعل به جعل العدم برمی گردد و مبدل به امر شرعی می شود و «لاضرر» شامل آن می گردد.

دیدگاه شهید صدر

سید محمدباقر صدر این گونه استدلال نموده که درست است که شارع در بعضی جاها جعل ندارد و حرف نائینی درست است، اما این استدلال نائینی که «لاضرر و لاضرار» ناظر به جعل شارع است، درست نیست. در واقع صاحب مصباح الاصول این سخن مرحوم نائینی را که گفت: «لاضرر ناظر به اموری است که در خارج به مرحله جعل رسیده باشند و به دیگر سخن، بالفعل

جعل شده‌اند» را قبول دارد ولی قبول ندارد عدم جعل نشده است. در مقابل، شهید صدر قبول دارد عدم، جعل نشده است ولی قبول ندارد که «لاضرر» ناظر به مجعولات بالفعل است. وی معتقد است «لاضرر» ناظر به چیزی است که قابلیت جعل دارد و به دیگر سخن «لاضرر» اعم از جعلیات بالقوه و بالفعل است.

ایشان می‌گویند اولاً قبول داریم که عدم‌الجعل به معنای جعل‌العدم نیست؛ ثانیاً همانند مرحوم نائینی معتقدیم «لاضرر» حکم ضرری را برمی‌دارد در واقع ایشان قبول دارد که عدم‌الجعل حکم نیست؛ اما با این وجود معتقد است «لاضرر» اعم است و شامل عدم‌الجعل هم می‌شود چون در روایت حکم نیامده است تا دنبال ظهور لفظی آن باشیم، بلکه لاضرر هر جایی را که شارع موقفی داشته باشد شامل است، کار شارع مجموعه‌ای است که از جعل‌ها و عدم‌جعل‌ها همین که در حیطة ید شارع باشد کافیت است که «لاضرر» شامل آن بشود (صدر، ۱۴۲۰: ۴۹۲).

اختلاف ایشان با آیت‌الله خویی در این است که جناب خویی معتقد است «لاضرر» یعنی حکم ضرری نیست؛ اما معتقد است عدم‌الجعل حکم است؛ یعنی به نظر ایشان در فرضی که از عمل دیگری خسارتی به شخصی وارد شود و در اندیشه اسلامی حکمی در خصوص لزوم پرداخت خسارت برای واردکننده جعل نشده باشد، این عدم‌جعل حکم می‌تواند باعث ورود ضرر به صاحب مال شود که این ضرر در اسلام نفی شده است. اما ایشان معتقد است عدم‌الجعل، حکم نیست ولی معنای «لاضرر» رفع حکم ضرری نیست؛ زیرا در روایت، حکم نیامده است. روایت می‌گوید: ضرر نیست اعم از حکم و غیر حکم. آیت‌الله صدر روایت «ما من واقعة الا و فیها حکم» را این‌گونه توجیه کرده است که مقصود این است که شارع، همه واقعه‌ها را در نظر آورده و در بعضی‌ها حکم کرده و در بعضی دیگر حکم نکرده است؛ یعنی اینکه روایت می‌گوید هر واقعه‌ای حکم دارد منظور این است که هر واقعه‌ای موقوف شرعی دارد و شارع آن را از دیدش پنهان نکرده است. (همان: ۴۹۳).

ارزیابی اقوال

در این قسمت هر کدام از نظریه‌های مطرح ارزیابی و نقد می‌گردد.

نقد نظریه اول

۲۷۴

هرچند با پذیرش این احتمال «لاضرر» به راحتی توانایی اثبات حکم و اثبات حق خیار را پیدا می‌کند، لکن تفسیر مفاد «لاضرر» به طریق مذکور یکی از ضعیف‌ترین احتمالات بوده و مورد پذیرش فقیهان قرار نگرفته است. در واقع صرف حکم شرع انور به جبران ضرر وارد آمده سبب

ارتفاع ضرر در عالم خارج نمی‌گردد؛ هر چند که جبران ضرر در خارج سبب جبران آن گردد. (شیخ انصاری، ۱۴۱۴: ۱۱۴؛ بجنوردی، القواعد الفقهية، ۱۴۱۹: ۲۲۳/۱). این دسته از اندیشمندان بر این عقیده اند که: «لا» در جمله به معنای نفی که معنای حقیقی آن است استعمال شده و این سخن وقتی درست است که ضرر در خارج حقیقتاً از طرف ضررزنندگان تدارک شده باشد تا بتوانیم بگوییم ضرر غیر متدارک در خارج نیست؛ نه این که از حکم شارع به وجوب تدارک ضرر نتیجه بگیریم که در خارج ضرر غیر متدارک وجود ندارد. بعلاوه، حکم شارع به وجوب تدارک و جبران ضرر، سبب نمی‌شود که وجود ضرر در خارج نفی گردد. مثلاً حکم شارع به این که سارق ضامن جبران خسارت صاحب مال است، باعث نمی‌شود که بگوییم در خارج برای صاحب مال زیان و خسارتی نیست. البته جبران خارجی باعث می‌شود که بگوییم ضرر تدارک شده است. به عبارت دیگر، هر چند تدارک خارجی باعث جبران خسارت است، اما معنایش این نیست که ضرر در خارج وجود نداشته است؛ مانند ضرر ناشی از ورود مال التجاره از سوی یک تاجر که باعث ضرر سایر تجار می‌شود که در اینجا تدارک ضرر واجب نیست. در ثانی اراده ضرر غیر متدارک از نفی ضرر را می‌توان از قبیل استعمال کلی در فرد محسوب نمود که نیاز به قرینه دارد و حال آنکه اصل در جملات و عبارات، عدم قرینه است و برای اعمال قرائن نیازمند دلیل هستیم. (آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ۱۴۲۴: ۳۸۲؛ سیستانی، ۱۴۱۴: ۱۹۷)

نقد نظریه دوم

همان گونه که بیان شد صاحبان این نظریه برای اثبات مدعای خود، به حسن و قبح عقلی استناد کرده‌اند. این در حالی است که برای اثبات مدعا، ادله مختلفی در آیات و روایات وجود دارد که می‌توان به هر کدام تمسک کرد و با وجود ادله از کتاب و سنت، جایی برای استناد به بنای عقلا و قواعدی مانند حسن و قبح عقلی باقی نمی‌ماند.

نقد نظریه سوم

این نظریه نیز از نگاه تیز بین فقیهان مغفول نمانده و ایراداتی از جانب ایشان به آن وارد شده است؛ از جمله اینکه نفی ضرر به لسان نفی موضوع همیشه درست نبوده و در برخی موارد هم منجر به نتایج ناصحیح از این عبارت می‌گردد. به عنوان نمونه هرگاه حکم موضوعی همچون اضرار به نفس در شرع انور حرمت باشد پذیرش این نظریه، منجر به نفی حرمت آن خواهد شد که بالوجدان باطل است و هیچ فقیهی بدان ملتزم نمی‌شود. (مصطفوی، فقه المعاملات، ۱۴۲۱:

۲۴۶؛ طباطبایی قمی، بی تا: ۹۴)

نقد نظریه چهارم

بنا بر مسلک نائینی که مفاد لاضرر نفی حکم ضرری است می‌گوییم: در حدیث «لاضرر» لفظ حکم یا جعل نیامده است تا این که گفته شود این لفظ شامل عدم حکم هم می‌گردد یا نه؛ بلکه نهایت چیزی که ممکن است گفته شود این است که شارع بما هو شارع ضرر را نفی کرده است. لذا نظری به ضررهای تکوینی نداشته و نفی ضرر ناظر به عالم تشریح است و نفی تشریحی همان طور که مناسب با ضررهای ناشی از جعل حکم از سوی مولی حکیم است، همین طور هم مناسب با ضرر ناشی از عدم جعل حکم از سوی اوست؛ بنابراین همان گونه که لاضرر شامل احکام وجودی می‌شود شامل احکام عدمی هم می‌گردد.

اگر در متن حدیث لفظ حکم شرعی به معنای اصطلاحی آن می‌آمد مثلاً گفته می‌شد «لا حکم ضرری»، قول نائینی که عدم حکم شرعی نیست قابل قبول بود. «لاضرر» اطلاق دارد و در نتیجه هم شامل امور وجودی و هم عدمی می‌شود.

همان گونه که قبلاً بیان شد، ماهیت ضرر در ضررهای وجودی و عدمی واحد است و در ادله‌ای که ضرر مورد نفی قرار گرفته شده است، ادله عام است و از همین رو میان ادله وجودی و عدمی تفاوتی وجود ندارد و شامل هر دوی آن‌ها می‌شود.

همچنین، به نظر می‌رسد دیدگاه آیت‌الله خویی مبنی بر این که هر واقعه‌ای باید دارای حکم باشد سخن صحیحی نیست. برخی از احکام در متن احادیث و ادله وارد شده‌اند و برخی از احکام به صورت عدمی وارد شده‌اند. به دیگر سخن، از عدم بیان شارع هم می‌توان به حجیت یا عدم حجیت برخی از رفتارها اشاره کرد. از همین رو میان این موضوع با حدیث «ما من واقعه الا وله» حکم تعارضی وجود نخواهد داشت. خود ایشان در باب استصحاب بیان نموده که کار شارع غیر از تشریح الزامیات چیز دیگری نیست و به‌عنوان مثال گفته است: اباحه‌ها مجعول شرعی نیست و نمی‌توان به آن حکم شرعی گفت. حتی اگر شارع بگوید حلال کردم این نیز مجعول نیست؛ بلکه معنایش این است که جعل الحرمت نکرده است. البته ترقی ایشان را قبول نداریم و معتقدیم درست است که شارع در بعض موارد سکوت کرده است «إِنَّ اللَّهَ سَكَتَ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَمْ يَسْكَتْ عَنْهَا نَسْيَانًا» ولی ظاهر احلّ جعل ترخیص است نه خبر از عدم جعل حرمت.

خلاصه سخن ایشان در اینجا با سخن ایشان در باب استصحاب مصداق افراط و تفریط است و هیچ‌کدام درست نبوده و در نتیجه عدم‌الجعل به جعل قابل ارجاع نیست و از دیدگاه نگارنده نیز فرمایش نائینی در قصور مقتضی ناتمام است؛ منتهی نه به تحلیل آیت‌الله خویی، بلکه به بیانی که تقریر شد.

این حدیث در منابع متقن تشیع وارد نشده است و از همین رو در این نوشتار به آیه اشاره می‌کنیم ولی باید توجه داشت که منابع روایی اهل سنت به احادیث دیگری نیز در این زمینه پرداخته‌اند.

به نظر نگارنده معنای روایت «لاضرر» آن چنان که شهید صدر تقریر نموده، نیست. ما باورمان نشده است که شارع در مقام جعل احکام همه وقایع را دیده است؛ بعد در بخشی از آن‌ها حکم کرده است و در بخش دیگری حکم نکرده است. آنچه که از آیات قرآن می‌توان استفاده کرد این است که هر چه نیاز انسان است از طرف شارع جعل شده است (انعام: ۵۹)، آنچه که موجب تقرب انسان به خداست شارع آن‌ها را جعل کرده و چیزی از آن فروگذار نکرده است.

گویا روایت «ما من واقعه الا و فیها حکم» (الخطیب القسطلانی، بی تا، ۱۰/۳۳۰). در صدد قیاس است؛ زیرا عامه با قیاس کردن در صدد استخراج موارد عدم حکم از موارد حکم‌ها بوده‌اند؛ زیرا همان گونه که بیان شد، حکم در این حدیث، اعم از بیان و عدم بیان آن است چرا که سکوت شارع در اینجا نیز دال بر وضع حکم است. لذا حضرت می‌فرماید: نیاز به قیاس نیست و خود شارع همه احکام را بیان کرده است. باری، نگارنده جمع بین روایات سکت الله و ما من واقعه را این گونه می‌داند. در نتیجه در نظر عرف، اگر قانون‌گذاری بگوید در قوانین من ضرر نیست، این معنا قابل استفاده است که باید موارد عدم الجعل او هم ضرری نباشد. لاقبل اطلاق آن موارد عدم الجعل را هم شامل گردد.

خلاصه اینکه در مقابل نظر نائینی دو دیدگاه وجود دارد که هرچند از نظر نتیجه با دیدگاه نگارنده موافق اما در نحوه استدلال متفاوت و در قسمت‌هایی هر دو ناتمام است.

جمع بندی نظریات

در مجموع می‌توان با ملاحظه آرای چهارگانه مذکور چنین جمع‌بندی نمود که بر مبنای احتمال نهی در خبر «لاضرر»، به طور قطع باید قائل به عدم جریان لاضرر در احکام عدمی گردید؛ چه اینکه بر اساس این دیدگاه لاضرر صرفاً در حد یک حکم فرعی در عرض سایر احکام بوده و فقط توانایی اثبات حرمت اضرار را خواهد داشت؛ لذا طبق این مبنا جنبه اثباتی قاعده خارج از بحث است. براساس نظریه سوم و چهارم اگر این احتمال قوت گیرد که آنچه بر طبق احتمالات توسط لاضرر نفی می‌گردد صرف احکام معجول شریعت نیست؛ بلکه عدم حکم شارع در مواردی که مطابق آن عمل می‌گردد را نیز دربرمی‌گیرد، می‌توان ادعا نمود همچنان که «لاضرر» احکام وجودی را اگر موجب ضرر گردند، رفع می‌نماید، اگر از فقدان احکام عدمی نیز ضرری بر افراد

وارد آید «لاضرر» آن‌ها را نیز رفع خواهد نمود. یکی از فقیهان در این باره چنین می‌نگارد: چگونه میتوان توجیه نمود که قلمرو نفی ضرر محصور و مختص در رفع احکام بوده و حال آن‌که عرصه شریعت و قانون‌گذاری اسلام به جمیع شیون تعلق داشته و همان‌گونه که ضرر و زیان وارده بر افراد به سبب جعل قانون باشد، سکوت و عدم جعل نیز در حد خود موجب ایراد خسارت و ضرر به مکلفین گردد. لذا هرگونه سوء مدیریت در مسایل حقوقی و اجتماعی و سیاسی یک حکومت ناشی از عملکرد نادرست قانون‌گذاری آن حکومت است؛ خواه این نابسامانی ناشی از وضع قوانین نادرست و خواه ناشی از عدم تصویب و نصب‌العین قراردادن قوانین به‌جا و مناسب باشد (مکارم، ۱۴۱۴: ۸۷/۱). همچنین بنابر احتمال نفی ضرر جبران‌نشده (دیدگاه نخست)، لاضرر به راحتی شامل احکام عدمی شده و در نتیجه توانایی اثبات حکم را دارا خواهد بود؛ زیرا نهی از ضرر غیرمتدارک به معنای وجوب تدارک ضرراست؛ لذا چه در مواردی که ضرر ناشی از حکم وجودی باشد و چه ناشی از عدم‌الحکم، نباید بدون تدارک باقی بماند.

نتیجه

مطابق آنچه گذشت و با توجه به مطالبی که در بحث شمولیت لاضرر نسبت به احکام عدمی بیان شد، ظاهراً صحت استناد به قاعده «لاضرر» برای اثبات حکم، خالی از قوت نبوده و چنانچه شرع انور با عدم تشریح حکمی، موجبات ورود ضرر را مهیا سازد، ادعای جلوگیری از ورود ضرر و زیان غیرمسموع خواهد بود؛ از این رو، تنها وقتی این ادعا صحیح خواهد بود که همه راه‌های ایجاد ضرر بسته شوند. بنابراین با توجه به صحت استدلال به قاعده مزبور، تمسک به «لاضرر» برای مشروعیت خیار عیب و همچنین بسیاری از مسائل مستحدثه دیگر خالی از اشکال بوده و می‌توان به همین قاعده استناد جست.

منابع

١. قرآن كريم
٢. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٠ق.
٣. ابن حمزه طوسی، الوسيله الى نيل الفضيله، قم: موسسه آيت الله مرعشي نجفی، ١٤٠٨ق.
٤. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع- دار صادر، ١٤١٤ق.
٥. ابن نجيم، زين العابدين بن ابراهيم، الاشباه و النظائر على مذهب ابی حنيفه، قاهره: موسسه حلی ١٩٨٦.
٦. ابن حمزه، حمزة بن علی، غنية النزوع إلى علمی الاصول و الفروع، قم: انتشارات امام صادق، ١٤١٧ق.
٧. احسايی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزية، قم: دار سيد الشهداء للنشر، ١٤٠٥ق.
٨. اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الاذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٣ق.
٩. اردبیلی، احمد بن محمد، نخبة الأزهار فی أحكام الخيار، قم: دار الكتاب، ١٣٩٨ق.
١٠. اصفهانی، محمدحسين کمپانی، حاشية كتاب المكاسب، قم: أنوار الهدی، ١٤١٨ق.
١١. انصاری، مرتضى بن محمدامين، فرائد الأصول، قم، بی نا، بی تا.
١٢. انصاری، مرتضى بن محمدامين، كتاب المكاسب، قم: انتشارات دهاقانی، ١٣٨٠ش.
١٣. ایروانی، باقر، القواعد الفقهية، دو جلد، قم: دار الفقه للطباعة و النشر، ١٤٢٦ق.
١٤. ایروانی، علی بن عبدالحسين نجفی، حاشية المكاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٤٠٦ق.
١٥. آشتیانی تهرانی، محمدحسن، بحرال فوائد، چ سنگی، قم: کتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، بی تا.
١٦. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهيم، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤٠٥ق.
١٧. بخاری، ابو عبدالله محمد بن إسماعیل، الجامع المسند الصحيح، قاهره: دار طوق النجاة، ١٤٢٢ق.
١٨. بهبهانی، محمدباقر، حاشیه مجمع الفائده و البرهان، قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، ١٤١٧ق.
١٩. تبریزی، جواد بن علی، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب، قم: مؤسسه اسماعيلیان، ١٤١٦ق.
٢٠. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، قاهره: دارالمعارف، ١٣٨٥ش.

۲۱. جزائری، سید محمد جعفر مروج، القواعد الفقهية و الاجتهاد و التقليد (منتهى الدراية)، ۳ جلد، قم: مؤسسة دار الكتاب، ۱۴۱۵ق.
۲۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۲۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۴. حسینی مراغی، میرعبدالفتاح، العناوین، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۵. حکیم، سید محسن طباطبایی، منهاج الصالحین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
۲۶. حکیم، سید محسن طباطبایی، نهج الفقاهة، قم: انتشارات ۲۲ بهمن، بی تا.
۲۷. خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۲۸. خراسانی، محمد کاظم، حاشیة المکاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲۹. خراسانی، محمد کاظم، درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، ۱۴۱۰ق.
۳۰. خمینی، روح الله، تهذیب الأصول، تهران، ۱۴۲۳ق.
۳۱. خمینی، روح الله، کتاب الرسائل، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۵ق.
۳۲. خمینی، روح الله، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۳۳. خوانساری نجفی، موسی، رساله فی قاعدة لاضرر، تهران، ۱۳۷۳ش.
۳۴. رشتی، میرزا حبیب الله، فقه الإمامیة، قسم الخیارات، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۰۷ق.
۳۵. روحانی، سید صادق حسینی، فقه الصادق علیه السلام، قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق، ۱۴۱۲ق.
۳۶. زرقانی، محمد، شرح الزرقانی علی الموطأ، قاهره: نشر مصطفی محمد، ۱۳۵۵ش.
۳۷. سبحانی، جعفر، المختار فی أحكام الخیار، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۴ق.
۳۸. سراج، محمد احمد، ضمان العدوان فی الفقه الاسلامی، بیروت: مؤسسه نشر و توزیع، ۱۴۱۴ق.
۳۹. سیوطی، جلال الدین، الاشباه والنظائر، قاهره: مؤسسه مصطفی بابی، ۱۳۷۸ش.
۴۰. شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم: کتابفروشی مفید، بی تا.
۴۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضه البهیة فی شرح اللعنه الدمشقیة، قم: مؤسسه داوری، ۱۴۱۲ق.
۴۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۴۳. شهیدی تبریزی، میرزا فتاح، هداية الطالب إلى أسرار المکاسب، ۳ جلد، تبریز: چاپخانه اطلاعات، ۱۳۷۵ش.

٤٤. صدوق، محمد بن علي بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤١٣ق.
٤٥. طباطبائي، سيد علي بن محمد طباطبائي، رياض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٨ق.
٤٦. طرابلسي، ابن براج، قاضي، عبدالعزيز، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٦ق.
٤٧. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تهران: كتابفروشي مرتضوي، ١٤١٦ق.
٤٨. طوسي، محمد بن حسن، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٧ق.
٤٩. طوسي، محمد بن حسن، المبسوط، تهران: مؤسسه المرتضويه، ١٣٥١ش.
٥٠. طوسي، محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٤٠٧ق.
٥١. عاملي، سيد جواد بن محمد حسيني، مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٩ق.
٥٢. عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهيّة، قم: بي تا.
٥٣. علامه حلي، حسن بن يوسف، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ق.
٥٤. علامه حلي، حسن بن يوسف، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٣ق.
٥٥. علامه حلي، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٤ق.
٥٦. فاضل توني، عبدالله ابن محمد، الوافيه في الاصول، قم: مجمع فكر اسلامي، ١٤١٥ق.
٥٧. فخرالمحققين، محمد بن حسن بن يوسف، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم: اسماعيليان، ١٣٨٧ش.
٥٨. فيض كاشاني، محمد محسن ابن شاه مرتضى، الوافي، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين، ١٤٠٦ق.
٥٩. فيومي، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، قم: منشورات دارالرضي، بي تا.
٦٠. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ش.
٦١. كاشف الغطاء، محمد حسين بن علي بن محمد رضا، تحرير المجلة، نجف: المكتبة المرتضوية، ١٣٥٩ق.
٦٢. مامقاني، ملاعبدالله بن محمد حسن، نهاية المقال في تكملة غاية الآمال، قم: مجمع الذخائر الإسلامية، ١٣٥٠ش.
٦٣. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ق.
٦٤. محدث نوري، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بيروت: مؤسسه آل البيت، ١٤٠٨ق.

۶۵. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۶۶. مدنی کاشانی، رضا، تعلیقة شریفه علی بحث الخیارات و الشروط، قم: مكتبة آية الله المدني الكاشانی، ۱۴۰۹ق.
۶۷. مراغی، سید میرعبدالفتاح، العناوين الفقهية، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۶۸. مسلم بن الحجاج، أبو الحسن القشیری النیسابوری، المسند الصحیح، قاهره: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۶۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز الكتاب للترجمة و النشر، ۱۴۰۲ق.
۷۰. مصطفوی، حسن، فقه المعاملات، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۷۱. مظفر، محمدرضا، حاشیة المظفر علی مکاسب، قم: نشر حیب، بی تا.
۷۲. مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵ش.
۷۳. موسوی بجنوردی، حسن، القواعد الفقهية، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
۷۴. موسوی بجنوردی، محمد، فقه مدنی، تهران: مجلد، ۱۳۸۸ش.
۷۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مصباح الاصول، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۷ق.
۷۶. میرزای قمی، ابو القاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، تهران: مؤسسه کیهان، ۱۴۱۳ق.
۷۷. نائینی، محمد حسین غروی، منیة الطالب فی حاشیة مکاسب، تهران: المكتبة المحمدية، ۱۳۷۳ش.
۷۸. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۷۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ق.
۸۰. نراقی، احمد بن محمد مهدی، عوائد الايام، قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۸۱. همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، حاشیة کتاب مکاسب، در یک جلد، قم: دفتر مؤلف، ۱۴۲۰ق.
۸۲. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، حاشیة مکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۲۱ق.